



## لطف خدا

- ۱- به نام خدایی [سخنم را آغاز می‌کنم] که نامش باعث لذت‌بخشی سخن و معیار دلپذیری معنا در کلام است.
- ۲- خداوند هر کس را که بخواهد سربلند می‌کند و هر کس را که بخواهد خوار و ذلیل می‌گرداند. (عزت و ذلت دست خدادست)
- ۳- احسان و بخشش خداوند همیشگی و بی‌پایان است و به هر کس آنچه لازم داشته، بخشیده است.
- ۴- خداوند جهان را طوری آفریده است که همه چیز در جای خود است و ذره‌ای کم و زیاد نیست. (دققت و نظم در خلق‌ت هستی)
- ۵- گر لطف خداوند شامل حال کسی شود، همه بدینختی‌های او به خوشبختی تبدیل می‌شود.
- ۶- اگر لطف و عنایت خداوند با انسان همراه نشود، چاره‌جویی و اندیشه هیچ کمکی نخواهد کرد.
- ۷- اگر خداوند عقل را هدایت نکند، همیشه در گماهی و نادانی خواهد ماند. (روشنگری عقل، تنها در سایه لطف او ممکن است)
- ۸- زمانی عقل انسان در راه شناخت خداوند به کمال می‌رسد که به ناآگاهی خود اعتراف کند.

## درس یکم

## نیکی

- ۱- شخصی روباء بی‌دست و پا و ناتوانی را دید و از آفرینش و لطف خداوند تعجب کرد.
- ۲- زندگی را چگونه می‌گذراند و با این بی‌دست و پایی و ناتوانی از کجا روزی به دست می‌آورد؟
- ۳- درویش آشفته‌حال در این فکر بود که شیری آمد در حالی که شغالی شکار کرده بود.
- ۴- شیر، شغال بیچاره را خورد و روباء از باقی‌مانده آن، خود را سیر کرد.
- ۵- روز دیگر باز هم اتفاقی افتاد و خداوند خوراک روباء را فراهم کرد. (روزی‌رسانی خداوند)
- ۶- ایمان قلبی به قدرت خداوند او را آگاه کرد. از آن‌جا رفت و فقط به خداوند توکل کرد. ( بصیرت یافتن از مشاهدات خود)
- ۷- از این به بعد مانند مورچه درگوش‌های می‌نشینم زیرا زورمندان به زور بازوی خود روزی به دست نمی‌آورند.
- ۸- مدتی به فکر فرو رفت و تلاشی نکرد. به این امید که خداوند روزی او را از غیب می‌فرستد.
- ۹- هیچ کس، از آشنا و غریبه، به فکر او نبود و بسیار لاغر و ضعیف شده بود.
- ۱۰- وقتی به سبب ناتوانی و ضعف بدنی بی‌طاقت شد، ندایی غیبی به گوشش رسید.
- ۱۱- ای تبل و مکار، برو مانند شیر تلاش کن و مانند روباء بی‌دست و پا خود را از کار و حرکت نیدار.
- ۱۲- آن‌چنان تلاش کن که مانند شیر، از تو چیزی برای دیگران بماند. نه اینکه مانند روباء از باقی‌مانده غذای دیگران سیر شوی.
- ۱۳- از قدرت و نیروی خود استفاده کن؛ زیرا نتیجه کار و کوشش تو به خودت می‌رسد. (دعوت به تلاش و خودکفایی)
- ۱۴- ای جوان! به افراد درمانده و ناتوان کمک کن؛ نه این که خود را ناتوان نشان بدی تا دیگران به تو کمک کنند.
- ۱۵- خداوند نسبت به آن بنده‌ای لطف و بخشش دارد که دیگران از وجود او در آسایش و راحتی باشند.
- ۱۶- انسان عاقل، بخشش می‌کند زیرا انسان‌های پست و فرومایه، نادان و بی‌عقلند و فقط ظاهری انسانی دارند.
- ۱۷- آن‌کسی در دنیا و آخرت رستگار می‌شود که به دیگران نیکی کند.

## کارگاه متن پژوهی

## کلمرو زبانی

- ۱- دغل: حیله گر، فربکار / جیب: گربان، یقه / دون همتی: پستی و فرومایگی
- ۲- دگر روز باز اتفاق افتاد. (روز دیگر)
- ۳- «شد» در بیت اول: به معنی «گشت»، اسنادی / «شد» در بیت دوم: به معنی رفت
- ۴- دست: الف- قرار دادن واژه در جمله:  
\* یک دست لباس نو خریدم (واحد شمارش) / \* دستم را روی زمین گذاشت (عضو بدن) / \* از این دست کار دوست ندارم (نوع)  
ب) توجه به رابطه های معنایی: \* دست و گردن (تناسب) / \* دست و بدن (تضمن) / \* دست و سرویس (ترادف)  
تنند: الف- قرار دادن واژه در جمله:  
\* بسیار تنند می دوید. (سریع) / \* غذا بسیار تنند بود. (سوزنده) / \* باد تنند می وزید (شدید)  
ب- توجه به رابطه های معنایی: \* تنند و تیز (ترادف) / \* تنند و کند (تضاد). / \* تنند و ترش (تناسب) / \* تنند و مزه (تضمن)

## کلمرو ادبی

- ۱- زنخدان در جیب فرو بردن: کنایه از به فکر فرو رفتن  
دست کسی را گرفتن: کنایه از کمک و یاری رساندن به کسی
- ۲- دو واژه چنگ و چنگ از نظر لفظی مثل هم هستند ولی در معنی با هم تفاوت دارند.  
چنگ اول: به معنی نوعی ساز / چنگ دوم: پنجه، دست  
۳- چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟  
تو (ی) در فعل باشی: مشبه / روبه: مشبه به / چو: ادات تشبيه / به وامانده سیر بودن: وجه شبه
- ۴- شیر: نماد انسان های کوشا و متکی به خود / روباه: نماد انسان های ضعیف و تنبل و وابسته به دیگران

## کلمرو فکری

- ۱- انسان عاقل، احسان و بخشش می کند زیرا انسان های پست و فرومایه، نادان و بی عقلند و فقط ظاهری انسانی دارند.
- ۲- ایمان قلبی به قدرت خداوند او را آگاه کرد. از آن جا رفت و فقط به لطف الهی تکیه کرد. (دست کشیدن از تلاش و فقط به خدا تکیه کردن)
- ۳- الف) چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر (دعوت به تلاش و کار برای کسب روزی)  
ب) بگیر ای جوان دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر (دعوت به نیکی و به فکر دیگران بودن)  
ج) بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش (به خود متکی بودن در کار و زندگی)
- ۴- در هردو بر این مفهوم تأکید شده است که خداوند روزی دهنده است؛ البته لازمه کسب روزی این است که انسان از خود تلاش و حرکتی نشان دهد تا خداوند هم به کار او خیر و برکت عطا نماید.

## همت

## گنج دکمت

\* کموبستن: کنایه از آماده شدن برای انجام کار

\* بار به این گرانی چون می کشد؟ چگونه بار به این سنگینی را حمل می کند؟

\* مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن:

مردان، بار را با قدرت اراده و نیروی جوانمردی خود حمل می کنند نه با قدرت جسم.



### قاضی بست

### درس دوم

\* روز دوشنبه، امير [مسعود] شبگیر، برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان. روز دوشنبه، امير مسعود صبح زود سوار اسب شد و به همراه پرندگان شکاری و بوزپلنگان و خدمتکاران و همنشینان (همپیالهها) و نوازندگان و خوانندگان به کنار رود هیرمند رفت.

\* تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس به کران آب فرودآمدند و خیمه‌ها و شراع‌ها زده بودند.

تا نزدیک ظهر به شکار مشغول بودند. پس از آن، در ساحل رود هیرمند اقامت (اتراق) کردند و خیمه‌ها و سایه‌بان‌ها برپا کردند.

\* از قضای آمده، پس از نماز، امير کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند یکی بزرگ‌تر، از جهت نشست او و جامه‌ها افگندند و شراعی بر روی کشیدند.

سرنوشت چنین بود که پس از نماز [اظهر]، سلطان مسعود چند کشتی تقاضا کرد و ده تا کشتی آوردن. یک کشتی بزرگ‌تر را برای نشستن سلطان مسعود آماده کردند و گستردنی‌ها و بسترها را مهیا کردند و بر روی کشتی سایه‌بانی کشیدند.

\* وی آن جا رفت و از هر دستی مردم در کشتی‌های دیگر بودند.

امیر مسعود به آن کشتی رفت و هرگروهی از مردم در کشتی‌های دیگر بودند.

\* ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت. آن گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هزاوهز و غریبو خاست. امير برخاست.

ناگاهان دیدند که آب بالا آمده و کشتی بر از آب شده و شروع کرد به درهم شکستن و غرق شدن. زمانی خبردار شدند که کشتی می خواست غرق شود. هیاهو و سرو صدا برخاست. امير مسعود بلند شد.

\* و هتر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان در جستند هفت و هشت تن و امير را بگرفتند و بربودند و به کشتی دیگر رسانیدند.

شانس آورد (خوشبختانه) کشتی‌های دیگر به کشتی امير نزدیک بودند. هفت، هشت نفر در آب پریدند و به چلاکی امير را گرفتند و نجات دادند و به کشتی دیگر رساندند.

\* نیک کوفته شد و پای راست افگار شد، چنان که یک دوال پوست و گوشت بگست و هیچ نماند بود از غرقه شدن. بسیار آسیب دید و پای راستش زخمی شد به طوری که یک پاره از پوست و گوشت آن جدا شد و نزدیک بود که غرق شود.

\* اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت؛ و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد.

خداآوند پس از نشان دادن قدرت خود به آن‌ها لطف و رحمت نمود (گشايش بعد از سختي) و جشن و شادی به آن بزرگی تباه و خراب شد. (عاميانه آن: حالشان گرفته شد.)

\* و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برآندند و به کرانه رود رسانیدند.

وقتی سلطان به کشتی رسید، کشتی‌ها را حرکت دادند و به ساحل رود رسانندند.

\* و امیر از آن جهان آمد، به خیمه فروآمد و جامه بگردانید و تر و تباش شده بود و برنشست و به زودی به کوشک آمد. امیر که از مرگ نجات یافته بود، به خیمه آمد و لباس‌هایش را عوض کرد درحالی که خسته و ناتوان و ناخوش شده بود سوار اسب شد و به سرعت به کاخ آمد.

\* خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. خبری بسیار ناگوار (خبر غرق شدن کشتی امیر) در میان سپاهیان پخش شده بود و اضطراب و پریشانی زیادی برپا شده بود. بزرگان و وزیر به استقبال امیر رفتند.

\* و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد. روز دیگر، سلطان مسعود دستور داد تا نامه‌هایی بنویسند به شهر غزنی و سراسر کشور برای این حادثه بزرگ و سختی که روی داد و تندرستی که با آن همراه شد.

\* و مثال داد تا هزارهزار درم به غزنین و دو هزارهزار درم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهنده، شکر این را و نشته آمد و به توقيع مؤکد گشت و مبشران برگفتند.

دستور داد تا یکمیلیون درهم به غزنین و دومیلیون درهم به سرزمین‌های دیگر، به نیازمندان و فقیران بدهند؛ برای شکر و سپاس (برای سلامتی)، نامه‌ها نوشته شد و با امضای شاه تأیید شد و مژده دهنده‌گان رفتند.

\* روز پنجمینه امیر را تب گرفت. تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد.

روز پنجمینه امیر دچار تب داغ و شدیدی شد و بیماری سرسام گرفت. (حالت آشفتگی و بی‌قراری و پریشان حواسی شبیه به دیوانگی) به طوری که نتوانست به کسی اجازه ملاقات بدهد.

\* و محجوب گشت از مردمان، مگر از اطیا و تنی چند از خدمتکارانِ مود و ذن و دل‌ها سخت متوجه و مشغول شد تا حال چون شود.

و از نظر همه پنهان شد به جز از پزشکان و چندتن از خدمتکاران [که می‌توانستند امیر را ببینند] و همه دلنگران و مضطرب بودند تا چه اتفاقی خواهد افتاد. (نتیجه چه می‌شود)

\* تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نکت بیرون می‌آورد. و از بسیاری نکت، چیزی که در او کراهیتی نبود می‌فرستاد فروود سرای، به دست من و من به آغازی خادم می‌دادم.

از وقتی که این بیماری اتفاق افتاده بود، بونصر مشکان نکات مهم نامه‌های رسیده را با خط خود (شخصاً) بیرون می‌آورد. (نکات مهم و خلاصه نامه‌ها را می‌نوشت) و از میان تمامی نکته‌ها و نامه‌های مهم، مطالبی که ناراحت کننده نبود در اندرone کاخ برای من (ابوالفضل بیهقی) می‌فرستاد و من آن را به خدمتکار مخصوص سلطان می‌دادم.

(آغازی: پرده‌دار مخصوص سلطان که بدون اجازه می‌توانست بر شاه وارد شود)